

بررسی تطبیقی آیات تقیه در تفاسیر فریقین

* محمدصادق محسن زاده

** محمدعلی رضایی اصفهانی

چکیده

تقیه در لغت به معنای حفظ و نگهداری و در اصطلاح به معنای مخفی نمودن حق و واقعیت از دیگران یا اظهار خلاف آن، به جهت مصلحتی مهم تر از مصلحت اظهار حق می باشد. تقیه یکی از مقولات عرفی است که انسان ها در طول تاریخ حیات خویش، برای حفظ موجودیت در برابر بیگانگان و مهاجمین، در هنگامی که توان و نیروی مقابله با آنان را نداشته اند، بدان عمل نموده اند. تقیه از روش های عقلایی و مورد تأیید شریعت اسلامی است که از جمله دلایل مشروعیت آن آیات ۲۸ سوره آل عمران و ۱۰۶ سوره نحل است. گرچه برخی تقیه را ساخته مذهب تشیع و جزء باورهای شیعی دانسته اند اما رجوع به منابع تفسیری و فقهی سایر مذاهب اسلامی، حکم به مشروعیت تقیه و عمل بر پایه آن دارد، افزون بر اینکه تقیه پیش از آنکه دارای جواز شرعی باشد، دارای جواز عرفی و عقلی است.

واژگان کلیدی

آیه ۲۸ سوره آل عمران، آیه ۱۰۶ سوره نحل، تقیه، مشروعیت تقیه، تفسیر تطبیقی.

*. دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب. ghoran251@gmail.com
**. دانشیار جامعه المصطفی (ع) العالمیه. rezaee@quransc.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۲۳

طرح مسئله

انسان جهت حفظ خویش در برابر بیگانگان و مهاجمین - هنگامی که توان و یارای مقابله با آنان را ندارد - چاره‌ای جز گزیدن راه بهتر ندارد. از این رو برای حفاظت از جان و مال و ناموس خویش به تقیه رو آورده است.

تقیه به عنوان یک تاکتیک عمومی و شیوه معقول جهت حفاظت از هر ضرر و خطری، پیش از آنکه ریشه در نصوص و شرع مقدس اسلام داشته باشد، ریشه در عقل و فطرت آدمی دارد. با ظهور شریعت مقدس اسلام، نه تنها مسئله تقیه با چالش و مشکل مواجه نگردید بلکه به عکس با آغوش باز پیشوایان اسلام و متفکران مسلمان روبرو شد و به عنوان یک سپر پولادین در برابر هجمات دیگران و چالش‌های زمانه، مورد قبول واقع گردید.

شبهات بسیاری از سوی جریان وهابیت و برخی مغرضان از فرق و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، تحت عنوان تقیه شعبه‌ای از نفاق و دروغ، به قصد هجمه به مشروعیت تقیه وارد شده است و شیعه اثناعشری به مراعات تقیه مشهور گردیده است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا تقیه فقط به شیعه اختصاص دارد؟ یا توجه به وجود آیات دلالت‌کننده بر تقیه دیدگاه مفسران و فقیه‌های فریقین درباره تفسیر این آیات چیست؟

مفهوم‌شناسی تقیه

۱. از نظر لغوی

تقیه مصدر فعل «تَقَى» و ریشه آن «وَقَى» به معنای «حفظ و نگهداری» می‌باشد. (ابن فارس، بی‌تا: ۶ / ماده وقی) از نظر ابن منظور واژه تقیه مصدر ثلاثی مزید و به معنای بر حذر کردن می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۵ / ۴۰۱)

۲. از نظر اصطلاحی

یک. در اصطلاح امامیه

از نظر شیخ مفید تقیه عبارت است از: «کتمان حق و پوشاندن عقیده خود و ترک مخالفت با مخالفان در مواردی که متضمن زیانی در دین یا در دنیا باشد.» (مفید، ۱۳۶۳: ۱۱۵)

شهید اول در تعریف تقیه می‌نویسد: «التقیة مجاملة الناس بما يعرفون؛ و ترک ما یتکرون، حذراً من غوائلهم (مکی العاملی، ۱۹۸۰: ۲ / ۱۵۵)؛ تقیه، همراهی و هم کلامی با مردم در آنچه عقیده دارند و

ترک آنچه منکرند به خاطر دوری از شرور آنها می باشد.»

شهید اول با بیان عبارت «حذراً من غوائلهم» در صدد بیان علت برای تقيه می باشد که می تواند شامل ضررهای جانی و مالی و آبرویی گردد. امام خمینی رحمته الله علیه نیز در تعریف تقيه می گوید:

تقيه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی را بر خلاف میزان شریعت انجام دهد که به جهت حفظ کردن خون یا ناموس یا اموال خود یا دیگری باشد. (امام خمینی، ۱۳۶۳: ۱۲۸)

دو. در اصطلاح اهل سنت

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی تقيه را پنهان نمودن غیر آنچه که اظهار می کند، می داند (مالک بن انس، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۲)

سرخسی حنفی نیز درباره تقيه می نویسد: «تقيه عبارت از این است که انسان به آنچه اظهار می کند جان خویش را حفظ کند هرچند خلاف آن را در دل پنهان کرده باشد.» (سرخسی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۴۵) ابن حجر عسقلانی تقيه را «پرهیز از اعتقادات درونی و غیره در نزد دیگری» می داند. (ابن حجر، ۱۴۰۶: ۱۲ / ۱۳۶)

مراغی مصری در تعریف تقيه می نویسد:

تقيه آن است که انسان چیزی را که خلاف حق است برای حفظ خود از ضرر دشمنان که به جان یا آبرو یا مال وی برگشت می کند؛ بگوید یا انجام دهد. (مراغی، ۱۹۸۵: ۳ / ۱۳۷)

سه. تعریف برگزیده

با توجه به تعاریف شیعه و سنی از تقيه، روشن می شود که همگان بر مفهوم واحدی اتفاق نظر داشته و چندان اختلاف اساسی و ریشه ای در آنها یافت نمی شود و نقطه اشتراک تعاریف فوق «پنهان نمودن عقیده و اظهار چیزی خلاف آن» است.

با در نظر گرفتن این نقطه مشترک، می توان در تعریف تقيه چنین گفت: «تقيه، مخفی نمودن حق از دیگران یا اظهار خلاف آن است به جهت مصلحتی که مهم تر از مصلحت اظهار حق می باشد.»

بر این اساس در هنگام تقیه، نباید پابندی قلبی و درونی به آن اعتقاد یا عمل مخالف حق، وجود داشته باشد بلکه باید اعتقاد به خلاف آن داشته باشد و این، نقطه افتراق تقیه و نفاق است که برعکس یکدیگر است.

تقسیمات تقیه

تقیه در مذهب شیعه از مهم‌ترین قواعد فقهی است که فروع و بحث‌های فراوانی را دربر گرفته است. از این رو تقسیمات متعددی برای آن ذکر شده است:

(الف) به اعتبار ذات تقیه؛ امام خمینی با استفاده آیات و روایات آن را به چهار قسم «خوفی»، «مداراتی»، «کتمانی» و «اکراهی» تقسیم می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰ - ۷)

(ب) به اعتبار ارکان تقیه؛ چنان که امام خمینی تقیه را متشکل از سه رکن می‌داند: ۱. متقی (تقیه‌کننده)، ۲. متقی منه (تقیه شده از او) و ۳. متقی فیه (عمل تقیه‌ای).

هریک از این ارکان به اقسام مختلفی تقسیم می‌شود. (همان)

(ج) به اعتبار حکم تقیه؛ فقهایمانند شهید اول و شیخ انصاری حکم تکلیفی تقیه را به پنج قسم واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم نموده‌اند. (مکی‌العاملی، ۱۹۸۰: ۲ / ۱۵۵؛ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۲)

بر این اساس تقیه در همه موارد واجب و یا حتی جایز نمی‌باشد بلکه در پاره‌ای از موارد حرام است. به‌طور کلی می‌توان گفت: هرگاه با انجام تقیه، اهداف مهم‌تری به خطر افتد در اینجا شکستن تقیه لازم می‌باشد؛ چراکه تقیه مبتنی بر قاعده اهم و مهم است که فهم آن مبتنی بر درک صحیح از وضعیت اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی به وجود آمده می‌باشد.

مشروعیت تقیه از دیدگاه آیات قرآن

تقیه علاوه بر جواز اجتماعی و عرفی، یک رخصت شرعی بوده و جنبه تشریعی دارد.

آیات الهی بهترین و مستدل‌ترین منبع برای تشریع و جواز تقیه است و با وجود آیات تقیه، نیازی به دیگر ادله نقلی و لبی نخواهد بود. برخی از آیات به‌طور صریح و برخی به‌طور ضمنی و غیر صریح بر مشروعیت و جواز تقیه دلالت دارد.

۱. آیه ۲۸ سوره آل عمران

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ

فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - سرپرست (و دوست خود) گیرند؛ و هر کس که چنین کند؛ - پس در هیچ چیز از (رابطه با) خدا (او را بهره‌ای) نیست، مگر آنکه با تقیه‌ای خودتان را از آنان نگه داری. و خدا شما را از (نافرمانی) خودش بیم می‌دهد؛ و فرجام (شما) فقط به‌سوی خداست.

تقریب استدلال

این آیه مبارکه و همچنین برخی آیات دیگر^۱ درصدد بیان یک درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمین و مؤمنین می‌باشد و آن نفی و بر حذر داشتن از پذیرش ولایت کفار و ولی گرفتن آنها در همه کارها مگر اینکه به خاطر تقیه نمودن و دوری کردن و بر حذر ماندن از شر آنها باشد؛ یعنی بدین وسیله جان خود یا دیگران را از شر آنها حفظ کنند.

یک. دیدگاه مفسران امامیه

این آیه از مهم‌ترین آیاتی است که فقهای امامیه جهت اثبات مشروعیت تقیه بدان استنباط نموده‌اند. شیخ طوسی از این آیه مشروعیت تقیه را استنباط نموده و درباره قرائت آن می‌نویسد: «فراء، حسن، مجاهد و یعقوب (واژه تقاة را) به صورت «تقیه» قرائت کرده‌اند.» وی سپس حکم تقیه را آورده و چنین می‌فرماید:

والتقية - عندنا - واجبة عند الخوف على النفس. (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۴۳۵)

تقیه در نزد ما شیعیان هنگام ترس بر جان، واجب است.

سپس در ادامه، روایت حسن بصری را نقل نموده که گفته است:

«پیروان مسیلمه کذاب، دو تن از اصحاب پیامبر را دستگیر نموده و نزد او آوردند. مسیلمه به یکی از آنها گفت: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟ پاسخ داد: آری، سپس پرسید: گواهی می‌دهی که من رسول خدایم؟ مسلمان به گوش خود اشاره کرد و گفت: «إني أصم» من کر هستم و گفتار تو را نمی‌شنوم. تا سه مرتبه از او پرسید و او نیز همان‌گونه پاسخ داد تا اینکه مسیلمه دستور کشتن او را صادر کرد. سپس از مسلمان دیگر پرسید: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟

۱. مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ (مائده / ۵۱) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ». (ممتحنه / ۱)

پاسخ داد: آری، گفت: گواهی می‌دهی که من رسولِ خدایم؟ پاسخ داد: آری، مسیلمه او را آزاد کرد. وی نزد پیامبر رسید و حضرت را از جریان با خبر کرد. پیامبر فرمود:

اما صاحبک فمضی علی ایمانه و أما أنت فأخذت بالرخصة.
اما رفیق تو با پایداری بر ایمانش درگذشت و تو به رخصتی که داشتی
تمسک جستی.

شیخ طوسی در پایان می‌گوید: «ظاهر روایات ما دلالت بر وجوب تقیه دارد و خلاف تقیه عمل نمودن، خطا است.» (همان)

امین الاسلام طبرسی در ذیل این آیه می‌نویسد: «هر کس که آنها (یعنی کفار) را به‌عنوان دوست، یاور و سرپرست خود انتخاب کند از دوستان و یاوران خدا نبوده و طبق قولی از تحت ولایت خدا خارج می‌گردد. (اما) استثنایی که در آیه ذکر شده «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» استثنای حکم قبلی (یعنی نهی از دوست و یاور گرفتن کفار) بوده و معنای آیه چنین می‌گردد: مگر در صورتی که کفار، غالب (و قدرتمند) بوده و مؤمنین، مغلوب (و ضعیف) باشند به‌طوری که اگر با آنها حسن معاشرت نداشته و اظهار موافقت نکنند، بترسند از (شر) آنها، پس در این صورت جایز است که مؤمنین به آنها اظهار محبت زبانی داشته و برای تقیه از آنها و دفع و دور نمودن شرور آنها از خودشان، با آنها مدارا کنند. البته نباید قلباً نیز به آنها متمایل شده و اعتقاد پیدا کنند. و باید گفت این آیه شریفه، دلیل بر جواز تقیه در دین هنگام ترس بر جان می‌باشد.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۷۳)

علامه طباطبایی نیز از این آیه استفاده تقیه نموده و می‌نویسد: «این آیه دلالت ظاهری بر رخصت و جواز تقیه دارد و باید گفت که آیات و روایات دلالت بر جواز تقیه داشته و اعتبار عقلی نیز آن را تأیید می‌کند.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۱۷۷)
قابل ذکر است که تمامی مفسرین و فقهای امامیه که از تقیه سخن به میان آورده‌اند در ادله مشروعیت تقیه بدین آیه استناد نموده‌اند.

دو. دیدگاه مفسران اهل سنت

علمای اهل سنت نیز از این آیه، جواز تقیه را استنباط نموده و احکام تقیه و اکراه - که نوعی از تقیه به‌شمار می‌آید - را در ذیل این آیه مطرح نموده‌اند.

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی در کتاب *المدونة الكبرى* به این آیه استدلال کرده و طلاق را که به‌اجبار از روی تقیه و اکراه جاری شده باشد را نادرست و باطل شمرده است. وی

سپس به گفتار ابن مسعود استدلال کرده و می‌گوید: «هر سخنی که دو تازیانه حاکمی را از من دفع کند من آن را بر زبان می‌آورم.» (مالک بن انس، بی‌تا: ۳ / ۲۹)

طبری از مفسرین بزرگ اهل سنت نیز قائل به مشروعیت تقیه در هنگام ترس بر جان شده و در ذیل این آیه می‌نویسد: «مگر اینکه در زیر سلطه آنها باشید و بر جان خویش بترسید، در این صورت با زبان نسبت به آنها اظهار دوستی کنید و دشمنی خود را از آنها پنهان دارید.» (طبری، بی‌تا: ۶ / ۳۱۳)

سرخسی حنفی در باب اکراه از کتاب *المبسوط*، جهت اثبات جواز تقیه به همین آیه استناد نموده و قول حسن بصری را نقل کرده که گفته است: «تقیه تا روز قیامت جایز است.»

سرخسی در ادامه می‌افزاید: «ما به همین دلیل تمسک می‌جوئیم ... صحیح آن است که تقیه جایز است؛ زیرا خداوند فرموده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، از این رو کسی که مجبور شده از باب تقیه، کلمه شرک بر زبان آورد و چنان‌که دلش بر ایمان استوار باشد، منعی برای او نیست.» (سرخسی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۴۵)

فخر رازی شافعی نیز قائل به جواز تقیه شده و در ذیل این آیه، احکامی را درباره تقیه ذکر نموده و در ضمن آن می‌نویسد:

ظاهر آیه دلالت می‌کند بر اینکه تقیه با کفرانی که چیرگی یافته‌اند، حلال می‌باشد، لیکن بنای مذهب شافعی بر این است که هرگاه میان مسلمانان، حالتی شبیه آنچه که میان مسلمانان و مشرکان است پدید آید برای حفظ نفس، تقیه حلال می‌باشد. (رازی، ۱۴۰۸: ۸ / ۱۳)

رازی در ادامه می‌نویسد: «تقیه برای حفظ نفس جایز است و آیا برای حفظ مال نیز جایز است یا نه؟ احتمال دارد که حکم به جواز شود به دلیل قول پیامبر که فرمود: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه؛ یعنی حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست.» (همان)

آلوسی حنبلی در تفسیر این آیه می‌گوید: «ابو الرجاء و قتاده به صورت «تقیه» قرائت کرده‌اند و این آیه دلیل بر مشروعیت تقیه است.» (آلوسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۹)

مراغی نیز در تفسیرش می‌آورد: «علمای اسلام از این آیه جواز تقیه را استنباط کرده‌اند.» (مراغی، ۱۳۶: ۳ / ۱۹۸۵)

بزرگان و مفسرین دیگر اهل سنت نیز این آیه را دلیل محکمی بر مشروعیت تقیه دانسته‌اند.

چنان‌که در بیان تفاسیر اهل سنت ملاحظه شد، تقیه از اجتهادات تفکر شیعی نبوده بلکه یکی از

نصوص اسلامی است که فقها و مفسران طبق آیه فوق، به صراحت، حکم به جواز آن داده و با استناد به این آیه شریفه، استفاده‌های فقهی فراوانی نموده‌اند از جمله اینکه تقیه را برای رفع ضرر و جلوگیری از خون‌ریزی و همچنین برای حفظ مال و ناموس جایز و بعضاً واجب شمرده‌اند.

۲. آیه ۱۰۶ سوره نحل

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

هرکس پس از ایمان آوردنش به خدا، کفر ورزد (مجازات می‌شود). - مگر کسی که اکراه شده، درحالی‌که دلش به ایمان آرام گرفته است - ولیکن، هر کس (در دل و) سینه به روی کفر گشاید، پس خشمی از طرف خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ است.

تقریب استدلال

در این آیه شریفه، کیفر کسانی که پس از ایمان کافر شوند و سینه خود را برای کفر گشوده دارند، خشم خدا و عذاب دردناک معین گردیده است. اما کسانی که از روی اکراه، در ظاهر کافر شوند و در دل اطمینان و آرامش و ایمان داشته باشند، استثنا شده و این کیفر برایشان نخواهد بود. این حکم، رخصتی از سوی پروردگار رحیم برای مؤمنان در حال اکراه و اجبار است که هرگاه تحت فشار و شکنجه واقع شوند به آنها رخصت داده شده که اظهار کفر کرده و خود را با کافران هماهنگ و هم‌رنگ سازند. اکثر فقها و مفسرین شیعه و سنی، جهت استنباط مشروعیت تقیه به این آیه استناد نموده و نظرشان بر این است که این آیه در شأن عمار یاسر بوده که او را مجبور به بیان کفر کردند و ایشان از روی ناچاری، کلمات کفرآمیز بر زبان جاری ساخت و خداوند با فرستادن این آیه، او را معذور ساخت. این آیه شریفه در اوایل ظهور اسلام در مکه نازل شده است.

یک. دیدگاه مفسران امامیه

طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه می‌گوید:

این آیه درباره عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب نازل شده است، اینان مورد شکنجه کفار واقع شدند. پدر و مادر عمار به قتل رسیدند و عمار، هر آنچه که آنان خواستند به زبان آورد و نجات یافت. پس از

این جریان، خداوند پیامبر را از ماجرا آگاه ساخت. برخی گفتند: عمار کافر شده است. اما پیامبر فرمود: «هرگز، عمار از سر تا پایش پر از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او درآمیخته و عجین شده است.»

عمار (پس از این اتفاق) با چشم گریان به حضور پیامبر شرفیاب شد. پیامبر فرمود: چه پشت سر داری؟ (تو را چه شده که گریان آمدی؟) عرض کرد: یا رسول الله، بدی و زشتی (پشت سر دارم) مرا رها نکردند تا اینکه خدایان آنها را با نیکی یاد کردم و خودم را به شما رسانیدم. پیامبر درحالی که چشمان اشک بار عمار را پاک می کرد فرمود: اگر باز هم در جنگ آنها گرفتار شدی سخن گذشته را تکرار کن. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۴ / ۵۷)

طبرسی بعد از ذکر جریان فوق می نویسد:

مقصود و منظور آیه این است که اگر کسی مجبور به تقیه شد و به زبان اظهار کفر نمود ولی در دل اطمینان به ایمان داشت، در این صورت وی را گناهی نیست. (همان)

فاضل مقداد در *کنزالعرفان* بعد از ذکر جریان عمار یاسر، در ذیل آیه، فوایدی را استنباط نموده و در ضمن آنها گفته است: «این آیه دلالت بر جواز و مشروعیت تقیه می کند.» (فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۱ / ۳۹۳)

امام خمینی علیه السلام نیز این آیه شریفه را مجوز تقیه دانسته و گفته است:

این آیه درباره عمار یاسر آمده است، کفار او را اکراه کردند که کافر شود؛ او هم اظهار کفر کرد و هر آن چه آنان خواستند از ناسزاها گفت. سپس گریان پیش پیغمبر آمد؛ این آیه نازل شد و اجازه «تقیه» داده شد. (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۴۸۰)

ایشان در بحث مکاسب محرمة قائل شده است به اینکه این آیه قابل تخصیص بر تهدید به قتل نبوده و در همین زمینه می گوید:

بسیار روشن است که شأن نزول آیه، موجب تقیید اطلاق یا تخصیص عموم آن نمی شود. پس قول خداوند که فرموده: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» مطلق بوده و شامل تمامی موارد اکراه می شود و جهتی و دلیلی برای اختصاص دادن آن به خصوص ترساندن بر قتل نیست اگرچه شأن نزول آن خاص است. چنان که همین گونه است حال سایر آیات. (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۱۴۰)

محمدجواد مغنیه (۱۳۸۸: ۴ / ۵۵۶) و علامه طباطبایی (۱۴۱۷: ۱۲ / ۵۰۹) نیز به این آیه برای مشروعیت تقیه استناد نموده و در ذیل آن، احکامی را درباره تقیه مطرح نموده‌اند.

دو. دیدگاه مفسران اهل سنت

باتوجه به اینکه یکی از سبب‌های تقیه، اکراه است، چنین می‌توان گفت که میان این دو واژه (اکراه و تقیه) از نظر مصداق، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار بوده و در بسیاری از موارد، احکامی که در خصوص اکراه مطرح می‌شود مربوط به تقیه نیز می‌شود.

بسیاری از فقها و مفسرین اهل سنت از این آیه شریفه، احکام مربوط به اکراه را (که بازگشت به حکم تقیه می‌کند) استخراج و استنباط نموده‌اند.

در ذیل، برخی از گفتارهای آنان یادآوری می‌شود که عبارت است از: شأن نزول، احکام و مسائل و مصادیق اکراه و استنادشان به این آیه جهت اثبات رخصت و جواز عمل نمودن به محرّمات و ترک واجبات در هنگام اکراه و تقیه.

از دیدگاه محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی، تقیه در اموری صحیح است که برای اکراه شونده مباح باشد چیزهایی را که در شرع حرام است به زبان آورد یا انجام دهد. از این رو، وی به این آیه استدلال کرده و گفته است: «از نظر حکم شرعی قول انسان مجبور ناگفته تلقی می‌گردد.» وی در این باره به اطلاق سخن رانده تا آنجا که بر عدم ثبوت سوگند اکراه شونده رأی داده و در این باره ضمن استناد به این آیه به سنت نبوی نیز استناد کرده و این قول را به عطاء بن ابی رباح که یکی از بزرگان تابعین می‌باشد نسبت داده است. (شافعی، ۱۴۰۰: ۲ / ۱۱۴)

همچنین از دیدگاه احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی، بر زبان آوردن کلمه کفر به هنگام اکراه مباح می‌باشد؛ اما اکراهی که این امر را مباح می‌کند بنا به یکی از دو گفته‌ای که از وی نقل شده است این است که: انسان در صورت انجام ندادن کاری که بدان مجبور شده بر جان یا قطع یکی از اعضایش بترسد. (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۴ / ۶۹۶)

آنچه انسان را به تعجب و می‌دارد این است که تقیه در نزد ابوحنیفه، پیشوای مذهب حنفی، در قتل نیز جایز می‌باشد چنان که در کتاب *فتاوی قاضیخان* نوشته فرغانی حنفی،^۱ موارد بسیاری شمرده شده است که تقیه در آنها جایز شمرده شده است. یکی از آن موارد این است که: هرگاه کسی را مجبور کنند که مرد مسلمانی را بکشد و اگر خودداری کند کشته و یا یکی از اعضایش قطع خواهد شد و او آن

۱. *فتاوی قاضیخان* در حاشیه کتاب *الفتاوی الهندیه* نوشته شده است.

مرد مسلمان را بکشد، آیا این نوع اکراه صحیح است؟ و آیا کشنده، محکوم به قصاص می‌شود یا نه؟ ابوحنیفه و محمد گفته‌اند: اکراه درست است و قصاص بر اکراه‌کننده جاری می‌شود نه بر اکراه شونده. (فرغانی، ۱۴۰۶: ۵ / ۴۸۴)

لازم به ذکر است: آنچه که مورد اتفاق علمای امامیه می‌باشد این است که یکی از موارد حرمت به‌کارگیری تقيه، تقيه در قتل است که در آن اکراه معنایی نداشته و کسی که دیگری را به بهانه اکراه و اجبار بکشد مانند کسی است که وی را به عمد و اختیار به قتل رسانده است و این مطلب با عقل و نقل مطابقت دارد؛ چنانکه امام باقر علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «تقيه برای آن قرار داده شده که خون (مردم) حفظ شود و هرگاه به (ریختن) خون برسد دیگر تقيه‌ای نیست.» (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۲۸ / ۱۷۴)

طبری در *جامع البیان*، چنین بیان می‌دارد که: این آیه درباره عمار یاسر نازل شده است. «وی ماجرای عمار را از طریق ابن عباس و قتاده و ابوعبیده نقل کرده و سپس کلام الهی را چنین تفسیر می‌کند: «هرگاه شخصی مجبور به تلفظ کلمه کفر گردد و آن را تلفظ کند، از خشم و عذاب خدا در امان است.» (طبری، بی‌تا: ۱۴ / ۱۲۲)

کلام طبری، گویای جواز تقيه است که به خاطر حفظ جان، مال یا آبرو مجبور به انجام عملی یا تلفظ کلمه‌ای می‌گردد.

سرخسی حنفی در *المبسوط* درباره جواز اظهار کفر از باب تقيه در حال اکراه چنین می‌نویسد: «این را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عمار اجازه داد، لیکن این نوع تقيه تنها برای غیر پیامبران و فرستادگان خداوند جایز است.» (سرخسی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۲۵)

کیا هراسی شافعی به این آیه استدلال کرده و گفته است:

این آیه دلالت دارد بر اینکه احکام ارتداد بر تقيه‌کننده لازم نمی‌آید ... زیرا شارع مقدس به سبب آن که تقيه‌کننده قصد دفع ضرر از خودش را داشته او را بخشیده است. (کیا هراسی، ۱۳۸۲: ۳ / ۲۴۶)

ابن عطیه اندلسی مالکی از دیگر فقهای اهل سنت، چنین می‌گوید:

روایت شده که عمار بن یاسر القنات آنان را بر زبان آورد و خداوند در این آیه او را استثنا (از حکم ارتداد و کفر) نمود و پس از او این رخصت به صورت عموم باقی ماند. (ابن عطیه، ۱۴۰۷: ۱۰ / ۲۳۴)

وی سپس به مواردی از اکراه که در آنها تقیه نمودن صحیح است، اشاره کرده، مانند اکراه بر خرید و فروش، سوگند، طلاق، افطار در ماه رمضان و نوشیدن مسکرات و ... که اکراه‌شونده به چیزی از آن ملزم نیست و سپس می‌گوید: «تقیه در امثال این امور مشروط به آن نیست که برای حفظ نفس از نابودی انجام شود؛ زیرا مصادیق اکراه که سبب جواز تقیه می‌شود بسیار است.» وی سپس قول مالک را نقل کرده که گفته است: «قید و بند، زندان، تهدید هراس‌انگیز، همه اکراه شمرده می‌شوند هرچند واقع نشوند البته به شرطی که ظلم آن ستمگر و اجرای تهدیدهایش محقق باشد.» (همان: ۲۳۵)

ابن عربی مالکی از جمله کسانی است که درباره این آیه به تفصیل سخن رانده و در ذیل آن، نه مسئله را ذکر نموده است. مسئله هشتم از این مسائل که بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بوده و وی آن را جایز دانسته، این است که «انسان می‌تواند از باب تقیه زنش را بر اثر اکراه و اجبار در اختیار غیر قرار داده و خود را به کشتن ندهد و برای رهایی او، اذیت و آزاری را تحمل نکند.» (ابن عربی، ۱۳۹۲: ۳، ۱۱۷۷)

باید گفت که وی در این رأی به روایتی که بی‌شک از اسرائیلیات است اعتماد کرده و تقیه را تا این حد در نزد خود جایز شمرده درحالی که یکی از اسباب تقیه حفظ ناموس انسان است نه هتک آن! (العمیدی، ۱۳۷۷: ۴۳)

نکته‌ای که می‌توان به‌عنوان بحث فقه‌القرآنی از این آیه شریفه به دست آورد این است که هر گاه مسلمانی تحت فشار و اکراه واقع گردد، در مواردی که مصلحت اسلام یا امت مسلمان اقتضا می‌کند باید تقیه نماید؛ زیرا گاهی با ترک تقیه، مشکلات فراوانی به بار آمده و ارزش‌های بزرگی از دست می‌رود که قابل جبران نیست و در واقع می‌توان ادعا نمود که مشروع بودن تقیه برای حفظ ارزش‌های اسلامی و نگهداری مصالح اسلام و مسلمین است که مفسران و فقهای شیعه و سنی بدان اذعان نموده‌اند.

۳. آیه ۲۸ سوره غافر

سومین آیه‌ای که مفسران و فقهای مذاهب اسلامی جهت استنباط مشروعیت تقیه بدان استناد نموده‌اند؛ آیه ۲۸ سوره غافر است.

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ.

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا

مردی را می‌کشید به خاطر اینکه می‌گوید: پروردگار من خداست، درحالی‌که به یقین دلیل‌های روشن (معجزه‌آسا) از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! و اگر دروغ‌گو باشد، پس (پیامد) دروغش فقط بر اوست؛ و اگر راستگو باشد، برخی (عذاب‌هایی) که به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید؛ در حقیقت، خدا کسی را که او اسرافکاری بسیار دروغ‌گوست، رهنمون نمی‌شود.

تقریب استدلال

در این آیه سخن از منزلت و شأن فردی از آل‌فرعون است که مردی زیرک و باهوش و موقعیت‌شناسی بود. کسی که خداوند از او به‌عنوان مؤمن آل‌فرعون یاد می‌کند. وی به‌خاطر مصالح مهم‌تر، راه تقیه را در پیش گرفته و در برابر فرعون و یارانش، ایمان و عقیده خویش را در سال‌های مدیدی پنهان نمود. او از طریق تقیه و کتمان عقیده‌اش با توجه به نفوذی که در عمق تشکیلات فرعون داشته، از نقشه‌ها و طرح‌های او با خبر شده و حضرت موسی را آگاه نمود و نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب کرد و خدمات شایانی از این طریق به حضرت موسی و پیروان او ارائه داد.

وی هنگامی که فهمید فرعون و اطرافیانش تصمیم گرفته‌اند حضرت موسی را بکشند فکر کرد اگر ساکت بنشیند او را خواهند کشت. از این‌رو در مقام نصیحت آنان بر آمد و با عباراتی گاهی دو پهلو و گاهی صریح، آنها را از این عمل باز می‌داشت و از آن جمله خطاب به آنها می‌گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید: پروردگار من «الله» است و از سوی او برای شما معجزات و دلائل روشن از قبیل عصا و ید بیضاء آورده است؟ یعنی برای آزادی اندیشه و بدون اینکه موسی جرمی مرتکب شده باشد به خصوص که دلایل روشنی برای صحت ادعای خود ارائه می‌دهد می‌خواهید مرتکب قتل و آدمکشی شوید! بی‌شک این کار، عجولانه و از نظر افکار نکته‌سنگان مردود است. از این‌رو لازم است قدری حوصله کنید اگر او دروغ‌گو باشد طبعاً مشتت باز خواهد شد و دیگر حنايش رنگ نخواهد داشت و همان دروغ‌گویی برای بی‌اعتباری و رسوایی‌اش کافی است و اگر راستگو باشد، بی‌شک برخی از وعده‌هایش - در دنیا یا آخرت - در حق شما تحقق خواهد یافت و اقدام شما بی‌حاصل خواهد بود و از سوی دیگر باید بدانید که خداوند کسی را که از مرز تکلیف و وظیفه پا فراتر نهد و بسیار دروغ‌گو باشد، هدایت نخواهد کرد. (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰: ۸ - ۷ / ۲۴۲)

یک. دیدگاه مفسران امامیه

بسیاری از مفسرین به این آیه شریفه تمسک نموده و به دلالت آن بر مشروعیت تقیه تصریح کرده‌اند.

طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد:

مؤمن آل فرعون که ایمان خود را پوشیده نگاه می‌داشت بر وجه تقیه ایمانش را در سینه پنهان می‌داشت. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱ / ۲۵۸ - ۲۵۷)
وی سپس کلامی را از امام صادق (ع) در خصوص تقیه ذکر می‌کند که فرمود:

التقية من ديني و دين آبائي و لا دين لمن لا تقية له و التقيه ترس الله في الارض لان مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل. (همان)
تقيه از دين من و از دين پدران من است و دينی نيست بر آن که تقیه ندارد، و آن سپر خداوند در زمين است؛ زيرا مؤمن آل فرعون اگر دين خود را ظاهر می‌کرد، کشته می‌شد.

قمی مشهدي در كنز الدقائق و بحر الغرائب، در ذيل اين آيه می‌نويسد: «و ایمانش را از آل فرعون، طبق تقیه پنهان می‌نمود.» (قمی مشهدي، ۱۴۰۷: ۱۱ / ۳۷۸) علامه طباطبائی درباره اين آيه می‌نويسد:

ظاهر سياق آيه دلالت دارد بر اينکه جمله «من آل فرعون» صفت آن مرد و جمله «يکتُم ايمانه» صفت ديگری از او است. در نتيجه معلوم می‌شود مؤمن آل فرعون از دودمان خود فرعون؛ يعنی از نژاد قبطيان و نيز از خواص درباری وی بود و کسی از ايمان او خبردار نشده، چون ايمان خود را از آنان مخفی کرده و تقیه نموده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۷ / ۳۲۸)

آيت‌الله مکارم شیرازی نيز در ذيل اين آيه گفتاری درباره تقیه ارائه می‌دهد و در ضمن آن می‌نويسد: «شخص پيامبر اکرم (ص) در آغاز قيامش در مدت چند سال دعوت پنهانی داشت و از همين روش استفاده می‌کرد تا اينکه يارانش فزونی گرفت و هسته‌بندي اسلام محکم شد آنگاه رسماً اسلام را اعلام نمود. حضرت ابراهيم نيز با تمام شجاعت و قهرمانی که داشت به هنگام تصميم بر شکستن بت‌ها از تقیه استفاده کرد و برنامه خود را از بت پرستان کتمان نمود و گرنه هرگز موفق نمی‌شد. ابوطالب عموی پيامبر (ص) شايد تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد و تنها در مقطع‌های خاصی ايمان خود را آشکار ساخت ولی در مواقع ديگر صريحاً چیزی نمی‌گفت تا بتواند نقش مؤثر خود را در حفظ جان پيامبر در مقابل بت پرستان لجوج و بی‌رحم ایفا کند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۰ / ۹۰)

دو. دیدگاه مفسران اهل سنت

مفسران اهل سنت نیز اتفاق نظر دارند بر اینکه گوینده گفتاری که آیه شریفه آن را نقل کرده؛ مردی بوده که به پیامبری موسی ایمان داشته، اما بر جان خود از سوی فرعون و یارانش بیمناک بوده و تقیه می‌نموده است.

با اینکه این آیه نیز (همانند آیات پیشین) به وضوح بر تقیه این مرد مؤمن دلالت دارد با این حال برخی از گفته‌های مفسران اهل سنت درباره آن نقل می‌شود تا روشن شود که تقیه (تقیه کتمانی) قرن‌ها پیش از ظهور اسلام نیز رایج بوده و اهل سنت نیز قائل به مشروعیت آن می‌باشند. طبری در تفسیرش ذیل این آیه می‌نویسد:

او از قوم فرعون بود، نهایت آن که به موسی ایمان آورده بود و ایمانش را از فرعون و قومش به خاطر ترس بر جاننش مخفی نگاه می‌داشت. (طبری، بی‌تا، ۱۱ / ۵۴)

ماوردی از قول سدی نقل کرده که این مرد پسر عموی فرعون بوده است. سپس می‌گوید: این مرد پیش از آمدن موسی مؤمن بود و ایمان خود را پنهان می‌داشت، همچنین همسر فرعون، و این سخن از حسن بصری است. ضحاک نیز گفته است: او ایمانش را به منظور مدارا با قومش مخفی می‌داشت و بعد آن را ظاهر ساخت و آنچه را از قرآن از قول او حکایت کرده در حال کتمان ایمانش گفته است. (ماوردی، ۱۴۰۶: ۵ / ۱۵۳)

رازی شافعی گفته است: «خداوند از این مؤمن خبر داده که او ایمانش را پنهان می‌داشت و کسی که ایمانش را پنهان می‌کند چگونه می‌تواند این سخنان را به فرعون بگوید؟ به همین سبب در این مورد دو قول وجود دارد:

اول: هنگامی که فرعون گفت: «ذرونی أقتل موسی؛ بگذارید موسی را بکشم» این مؤمن اظهار نکرد که او بر آیین موسی است بلکه وانمود کرد که پیرو فرعون و بر کیش اوست جز اینکه مدعی شد مصلحت بر ترک قتل موسی است؛ زیرا از او جز دعوت به خدا و اثبات آن با معجزه‌های کوبنده گناهی صادر نشده است و این امر، کشتن او را ایجاب نمی‌کند، بلکه اقدام بر قتل او موجب آن است که مردم با بدترین الفاظ به بدگویی بپردازند.

دوم: آنکه مؤمن آل فرعون نخست ایمانش را پنهان می‌داشت اما هنگامی که فرعون گفت: «ذرونی أقتل موسی» پرده از آیین خود برداشت و آشکار کرد که او بر دین موسی عليه السلام است و به حق با فرعون سخن گفت. (رازی، ۱۴۰۸: ۲۷ / ۶۰)

البته به نظر نگارنده، قول نخست ارجح است؛ زیرا هم سیاق آیه و آیات دیگر قول نخست را تأیید می‌کنند و هم بیشتر مفسران به این تصریح کرده‌اند که آیه دلالت دارد بر اینکه این مرد مؤمن خود را به صورت اندرزگویی مهربان که بر حفظ مصالح فرعونیان حریص است نشان می‌دهد و می‌نماید که وی به همان قدر که به مصالح فرعون و مردمش اهمیت می‌دهد به امر موسی علیه السلام بی‌اعتناست. به هر حال، هر کدام از این دو قول صحیح باشد نتیجه آن است که این مرد برای حفظ جان خویش از خشم فرعون و یارانش، تقیه کرده و ایمانش را در سینه پنهان نگاه داشته است و قرآن کریم او را به سبب رعایت تقیه، فریبکار و منافقی که خلاف اعتقاد درونی خود را ظاهر کرده معرفی نموده است، بلکه او را به محبوبترین اوصاف نزد خداوند که صفت ایمان باشد معرفی کرده و او را مؤمن دانسته است و بلکه مطابق آنچه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده وی از جمله صدیقان می‌باشد.

محدثان اهل سنت از ابن عباس و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که:

الصدیقون ثلاثة: «حبيب النجار» مؤمن آل یس الذي يقول «فاتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسالکم أجرا» و «حزقيل» مؤمن آل فرعون و «علي بن ابي طالب عليه السلام و هو أفضلهم»^۱.

صدیقان سه نفرند که عبارتند از: حبیب نجار مؤمن آل یاسین، حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب که سومی افضل آنهاست.

قرطبی مالکی درباره اندرزهای این مرد مؤمن و گفتار او «و إن يك كاذباً فعليه كذبه» چنین گفته است: «این شک او درباره رسالت و صداقت موسی علیه السلام نبوده، بلکه وی با لطف و مدارا از آنها خواسته است که از آن رفتار باز ایستد و از اذیت و آزار دست بردارند.» (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۵ / ۳۰۷)

شوکانی پس از آن که در تفسیرش گفتار این مؤمن را نقل کرده گفته است: «سپس در دفاع از موسی علیه السلام با لطف و مدارا با مردم رفتار کرد و گفت: «وإن يك كاذباً؛ اگر او دروغ‌گو باشد» و این سخن او ناشی از شک و دودلی نبود؛ زیرا چنان‌که خداوند او را توصیف کرده است، وی مؤمن بوده و مؤمن شک نمی‌کند.» (شوکانی، ۱۹۹۶: ۴ / ۴۸۹)

آلوسی در تفسیرش پس از ذکر گفتار این مؤمن به فرعون و قومش، می‌گوید: «به‌طور قطع این مرد برای حفظ جان خود به جهت ترس از اینکه مبادا فرعون حقیقت کار او را بفهمد و بر او حمله‌ور

۱. این حدیث را متقی هندی در *کنز العمال* (۱۴۰۵: ۱۱ / ۶۰۱) ذکر کرده است و سیوطی آن را حدیثی حسن شمرده است و اغلب مفسرین اهل سنت در ذیل تفسیر آیه مذکور این حدیث را آورده‌اند.

شود؛ احتیاط کرده و با نرمی و مدارا به احتجاج پرداخته و گفته: «و ان بك كاذبا فعليه كذبه؛ یعنی اگر موسی دروغ گو باشد وبال دروغ دامن او را خواهد گرفت». (آلوسی، ۱۴۰۵: ۲۴ / ۶۴)

قاسمی در *محاسن التأویل* درباره این مرد مؤمن گفته است: «او با آنها راه اندرز و مدارا در پیش گرفت و چیزی گفت که به تسلیم و تصدیق آنها نزدیک تر و مؤثرتر بود تا سخنانش را بشنوند و اندرزهایش را رد نکنند؛ زیرا او هنگامی که موسی علیه السلام را راستگو انگاشت در واقع ثابت کرد که در همه آنچه وعده می دهد راستگوست، اما به دنبال آن گفت: «يَصِيْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ؛ برخی از آنچه را وعده می دهد به شما خواهد رسید» و با این سخن در ظاهر مقداری از حق او را نادیده گرفت تا به آنها بنمایاند که این گفتار کسی نیست که به ادای حق او پایبند باشد و او را بستاند چه رسد به آنکه طرفدار و هواخواه او باشد و مقدم داشتن کاذب بر صادق نیز به همین ملاحظه است.» (قاسمی، ۱۳۹۸: ۱۴ / ۲۳۲)

محمد بن یوسف اطفیش خارجی اباضی درباره این مرد مؤمن گفته است: «او قبیطی و پسر عمّ فرعون و به منزله ولیعهد و رئیس قشون او بوده، و نیز گفته شده: وی اسرائیلی بوده است. معنای اینکه او از خاندان فرعون بوده بنابر هر دو قول این است که او در میان فرعونیان به تقيه زندگی می کرده و می نمایانده که بر دین آنهاست و ظاهر سخن این مرد که در قرآن آمده بیانگر آن است که وی از آنها بوده است.»

وی سپس می گوید: «این مرد مؤمن برای حفظ جاننش تقيه می کرده و آنچه را خداوند در قرآن ذکر کرده و گفته است: «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ، و معنای «فعليه كذبه» این است که بی تردید کیفر دروغ او از سوی خداوند به او خواهد رسید و برای دفع او نیازی به کشتن وی نیست.» (اطفیش، ۱۴۰۶: ۱۱ / ۳۴۳)

مراغی نیز گفته است: «این مرد مؤمن پسر عمّ فرعون و ولیعهد و رئیس قشون او بوده است و او به همراه موسی علیه السلام از شرّ فرعون نجات یافت و در آیه: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدْيَنَةِ يَسْعَى، مراد اوست.» سپس در تفسیر آیه کریمه «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» گفته است: او که از بیم جان ایمانش را پنهان می داشت به آنان گفت: آیا برای شما سزاوار است مردی را بکشید که جز گفتن «پروردگارم الله است» خلاقی نکرده و برای صدق گفتار خود نیز دلایل بسیاری به شما ارائه داده است و هیچ موردی نیست که کشتن او را ایجاب کند و یا وی مستحق مجازاتی باشد. فرعون این سخنان را شنید و به آن گوش فرا داد و از کشتن موسی علیه السلام دست کشید. (مراغی، ۱۹۸۵: ۲۴ / ۶۳)

چنان که ملاحظه شد این آیه شریفه بر جواز پنهان داشتن ایمان در حال خوف و ترس دلالت دارد و روشن است که پنهان داشتن ایمان ممکن نیست مگر با اظهار خلاف آن و هماهنگ شدن با کفار در کارهایشان و رها کردن ظاهری وظایف ایمانی برای حفظ جان خود یا دیگران و مصالح مهم دیگر، و این همان تقیه است که مفسران مذاهب اسلامی بدان اشاره کرده‌اند.

خداوند به همین گونه، تقیه این مرد و اندرزهای وی را به قوم خود و نرمی و مدارای او را در گفتار، وسیله‌ای قرار داد تا موسی (ع) را از کشتن رهایی بخشد. حال که امر بدین گونه است که ذکر شد پس چگونه برخی از شبهه‌افکنان به خود اجازه می‌دهند که بگویند: تقیه ساخته ائمه رافضه است تا به وسیله آن اقوال خلاف خود را توجیه کنند؟! و چگونه ممکن است این سخن آنها درست باشد: هر کس تقیه کند خدعه گر و دروغ‌گوست؟!

۴. تقیه در دیگر آیات

جدای از آیاتی که صریحاً دلالت بر تقیه داشت آیات دیگری نیز وجود دارد که به‌طور ضمنی (البته با کمک روایات و تفاسیر اهل بیت و مفسران) اشاره و دلالتی بر تقیه دارند مانند آیات ۱۰ تا ۲۰ سورة کهف درباره اصحاب کهف؛ چنان که در روایات آمده است: «تقیه هیچ کس به میزان تقیه اصحاب کهف نبوده؛ زیرا در اعیاد کفار شرکت بسته و زنا به گردن می‌آویخته‌اند (با آنکه معتقد به آن نبودند)» (مجلسی، ۱۳۶۶: ۷۵ / ۴۲۹) و همین عمل آنها و پناه بردن آنان به‌سوی غار از جمله بارزترین مصادیق عمل به تقیه در میان امت‌های پیش از اسلام و افراد مؤمن تابع انبیا بوده است به نحوی که قرآن کریم و روایات به خوبی از آنان یاد نموده‌اند.

آیه دیگر، آیه ۱۰۵ سورة مائده است که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید، اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به‌سوی خداست و شما را از آن چه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.

این آیه، طبق نظر مفسران، دلالت بر تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر در برخی موارد دارد و ناظر به موردی است که اهل ایمان در ضعف بوده و امر و نهی، خطر جانی در پی داشته باشد که در این صورت باید با تقیه نمودن (یعنی ترک امر به معروف و نهی از منکر) از جان خود محافظت

نمود، چنان که طبرسی در ذیل این آیه ضمن مطرح کردن نظریاتی درباره دلالت آیه بر ترک امر به معروف و نهی از منکر، می‌نویسد: «این آیه فقط صورتی را بیان می‌دارد که امر به معروف (و نهی از منکر) موجب مفسده بیشتر و بالاتر است یا شخص در حال تقیه است.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۳۹۲) برخی از بزرگان امامیه در ذیل آیه ۱۳ سوره حجرات که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ همانا گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است.» منظور از تقوا را تقیه دانسته و یادآور روایاتی شده‌اند که دلالت دارد بر اینکه منظور از «تقوی» در آیه «تقیه» می‌باشد. چنان که مجلسی از امام رضا (ع) نقل می‌کند که:

لَادِين لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ «اتَّقِيكُمْ» أَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيَّةِ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَمَنْ تَرَكَهَا قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا. (مجلسی، ۱۳۶۶: ۷۵ / ۴۲۰)

دین ندارد کسی که ورع و پرهیز از حرام ندارد و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا، عمل‌کننده‌ترین شما به تقیه است تا قبل از خروج و ظهور قائم ما، پس هر کس آن را تا قبل از خروج قائم ما ترک کند از ما نیست.

همچنین مجلسی از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) نیز نقل می‌کند که این دو امام معصوم، واژه «اتَّقِيكُمْ» را به «اعملکم بالتقیه» و یا «أشدکم تقیه» تفسیر نموده‌اند. (مجلسی، ۱۳۶۶: ۶۷ / ۲۷۹) آیات دیگر قرآن نیز مانند ۹۶ / مؤمنون؛ ۳۴ / فصلت؛ ۲۲ / رعد و ۵۵ / قصص مسئله تقیه و مدارا نمودن با مردم قابل استنباط است چنان که به گفته مفسران، روایاتی نیز در این باره وارد شده که این آیات شریفه را ناظر به تقیه دانسته است.

طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه ۵۴ سوره قصص می‌نویسد: «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ: سخنان زشت و ناپسندی که از کفار می‌شنوند به سخنان نیکو پاسخ می‌گویند.» برخی گفته‌اند: یعنی منکر را به معروف دفع می‌کنند، برخی گفته‌اند: چهل جاهل را به حلم دفع می‌کنند. از امام صادق (ع) روایت شده است که: «با حلم و مدارا آزار و اذیت مردم را از خود دور می‌کنند.»

در کافی و بحار الانوار نیز روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید: مراد از «حسنه» تقیه و مراد از «سیئه» افشاگری است. (کلینی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۱۷؛ مجلسی، ۱۳۶۶: ۷۲ / ۴۲۲) آیه دیگری که در ذیل آن، روایتی وارد شده که دلالت بر تقیه می‌کند آیه ۳۴ فصلت است:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. (فصلت / ۳۴)

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت تو همچون دوستان گرم و صمیمی تو شوند.

این آیه از جمله آیاتی است که دلالت بر مدارا نمودن با دیگران می‌کند و چنان‌که در بحث اقسام تقیه مطرح شد، مدارا نیز یکی از اقسام تقیه است. همچنین روایاتی نیز در ذیل این آیه وارد شده که نشان از ناظر بودن این آیه به تقیه می‌باشد، چنان‌که علی بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است:

«في قوله عزوجل: و لا تستوى الحسنة و لا السيئة، إن الحسنة التقية و السيئة الاذاعة» (کلینی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۱۸) در قول خداوند متعال که فرموده: حسنه و سيئه مساوی نمی‌باشند، حسنه و کار نیک، تقیه بوده و سيئه و کار ناپسند، اذاعه (افشاگری) است.

علامه مجلسی در *بحار الانوار* افزون بر آیات صریحی که ذکر شد؛ آیات دیگری را نیز بر مشروعیت تقیه ذکر می‌کند و می‌نویسد: «دلالت می‌کند بر مشروعیت تقیه، آنچه که دلالت می‌کند بر نفی حرج»، مانند این سخن خداوند که می‌فرماید: «ما جعل عليكم في الدين من حرج»؛ (خداوند) در دین، کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است. وی سپس می‌افزاید: «لزوم حرج و سختی در مواقعی که تقیه لازم می‌شود مخصوصاً هنگامی که اگر تقیه صورت نگیرد منجر به قتل و هتک آبرو می‌شود؛ واضح و آشکار است.» (مجلسی، ۱۳۶۶: ۲۹ / ۴۰۶)

آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر *تسنیم*، تقیه را از خطوط کلی دین؛ یعنی اسلام دانسته نه از شرعه و منهای تا به مذهب خاصی مربوط گردد. وی می‌نویسد: «به استناد برخی عموماً قرآن کریم نیز می‌توان «تقیه» را ثابت کرد؛ مانند: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ»؛ (درحالی‌که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده بیان کرده جز چیزی را که به آن ناچار شده باشید.» (انعام / ۱۱۹) این آیه درباره ذبیحه و میته است؛ اما حکم «إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ» هرگز به میته و ذبیحه و مانند آنها اختصاص ندارد، بلکه به‌طور کلی در حال اضطرار می‌توان موقتاً واجبی را ترک کرد یا حرامی را مرتکب شد، چون معیار حجیت، اطلاق وارد است نه خصوصیت مورد». (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳ / ۶۳۹)

آیه دیگر که علامه مجلسی نیز آن را به‌عنوان دلیل بر مشروعیت تقیه می‌داند (مجلسی، ۱۳۶۶:

۲۹ / ۴۰۶) آیه ۱۹۵ سوره بقره می‌باشد: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید.»

با توجه به عام بودن لفظ و اطلاق آن، می‌توان این آیه شریفه را ناظر بر هر چیزی دانست که عاقبتش منجر به هلاکت می‌شود، مگر اینکه دلیلی خاص وجود داشته باشد که از این حکم و قاعده کلی استثنا شده باشد.

فخر رازی در تفسیر کبیر، ضمن مراتب اکراه، در مرتبه اول چنین می‌نویسد:

مرتبه اول: وجوب، فعلی است که شخص بر آن مجبور شده باشد مانند اینکه او بر نوشیدن مسکرات یا خوردن گوشت خوک یا مردار مجبور گردد، در این صورت هرگاه با شمشیر تهدید شود انجام دادن این کارها بر او واجب می‌گردد؛ زیرا حفظ نفس از نابودی واجب است به خاطر قول خداوند متعال که فرموده: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». (بقره / ۱۹۵) (رازی، ۱۴۰۸: ۲۰ / ۱۲۲)

طبرسی در ذیل همین آیه می‌گوید:

از این آیه فهمیده می‌شود در صورتی که آدمی برای جان خود بترسد نباید به کاری که برایش خطر دارد اقدام کند و جائز است در صورت ترس، امر به معروف را ترک کند؛ چراکه این کار، القای نفس در تهلکه است و نیز از این آیه فهمیده می‌شود: هنگامی که پیشوای مسلمین برای خود و یا مسلمین بترسد می‌تواند با کفار و بغاة صلح نماید، چنان که پیامبر اکرم (ص) در حدیبیه و امام علی (ع) در صفین و امام حسن (ع) با معاویه صلح نمودند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۲۸۹)

بر همین اساس در روایات زیادی از این آیه استدلال بر جواز تقیه شده است. چنان که ثابت بن انس از رسول گرامی اسلام (ص) نقل می‌کند که فرمود:

طاعة السلطان واجبة و من ترك طاعة السلطان فقد ترك طاعة الله عزوجل و دخل في نهية ان الله عزوجل يقول: و لا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة. (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۲۰)

اطاعت از حاکم واجب است هر کس آن را ترک کند اطاعت خدا را ترک نموده است و داخل در نهی خداوند شده که می‌فرماید: خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.

در *وسائل الشیعه* آمده: حذیفه نیز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة قال هذا فی التقیة (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۱ / ۴۶۷)؛ این آیه خدا که نهی کرده که خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید در تقیه است.»

«ممکن است شبهه‌ای مطرح شود که چرا امام حسین علیه السلام به این آیه عمل نکرد و با قیام، خود و عزیزانش را به دست مرگ سپرد؟ اما باید گفت: قیام امام حسین علیه السلام به خاطر این بود که اگر صورت نمی‌گرفت دین خدا تحریف می‌شد و از اعتبار ساقط می‌گردید و آن حضرت به خاطر دعوتی که از سوی مردم کوفه از وی شده بود و برای امر به معروف و نهی از منکر و عدم بیعت با یزید (حاکم ظالم) قیام فرمود تا اینکه شهید شد نه به خاطر اینکه فکر می‌کرد فرزند پیغمبر است و او را نمی‌کشند و یا اینکه دید اگر بیعت هم بکند او را خواهند کشت و فکر کرد مرگ با عزت بهتر از مرگ با ذلت است چنان که مرحوم طبرسی پنداشته است.» (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰: ۸ - ۷ / ۲۶۴)

با توجه به آیات و تفاسیر مفسران که در ذیل آنها ذکر شد، خداوند تقیه را مشروع دانسته و آن را برنامه حرکت مسلمانان در برابر فشار و شکنجه دشمنان قرار داده است. با این تأکیدهای قرآن و گفتار تفاسیر، دیگر نمی‌توان تقیه را امری خلاف شرع و قرآن و سنت را منزّه از آن دانست.

نتیجه

براساس مباحث پیش‌گفته «تقیه» حکمی از احکام و موضوعات اسلامی است که راهکاری بسیار مفید و مؤثر در جهت پیشبرد اهداف مقدس انسانی و الهی در شرایط خاص می‌باشد و مربوط به مذهب خاصی نبوده بلکه مفسران و فقهای امامیه و غیر امامیه با استناد به آیات قرآن، مشروعیت آن را استنباط نموده و آن را امری مجاز و داخل در متن دین دانسته‌اند.

مفسران و فقهای امامیه بر خلاف اهل سنت در مفهوم تقیه توسعه داده و آن را به مواردی که بیمی در کار نباشد اما مصلحت، انجام آن را ایجاب نموده باشد، بسط داده‌اند. اما اهل سنت آن را مقید نموده و احکام آن را تحت عناوینی چون اضطرار و اکراه و دروغ مصلحتی مطرح نموده و جواز یا وجوب آن را به زمانی که در آن بیم شدید و یا اکراه و اجبار وجود داشته باشد، وابسته ساخته‌اند.

اهل سنت در برخی از موارد، پا را فراتر نهاده و برخی از محرّماتی که قابل چشم پوشی نیستند - مانند زنا و قتل - را نیز در مقام تقیه جایز شمرده‌اند.

با نظر به آیات قرآن چنین می‌توان گفت که اسلام به‌عنوان آیینی جامع و فراگیر و فقه اسلام به‌عنوان فقهی انعطاف‌پذیر، برای پیروان خویش راهکارهایی قرار داده است که در شرایط دشوار،

راهگشای رهروان صادق باشد. با توجه به این نگرش است که اهل سنت تقیه را، فی‌الجمله و به سان جان پناه پذیرفته اما شیعه آن را بالجمله و به تبع فرمایش امامان معصوم به سان یک جان پناه و بلکه به‌عنوان یک عبادت برتر که مسلمانان را از گزند حوادث نگاه می‌دارد؛ پذیرفته است. بنابراین نتیجه تطبیقی این مقاله این است که تقیه سپری است که عقل سلیم در مقابل خطرهای مهلک از آن بهره‌جسته و علاوه بر آنکه جواز عرفی و اجتماعی دارد، شرع نیز - که عقل کل است - آن را امضا و تأیید نموده و بر همگان وظیفه دانسته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی.
- آلوسی، ۱۴۰۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن جوزی، ۱۴۰۵ ق، الأذکیاء، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- _____، ۱۴۰۷ ق، زاد المیسر فی علم التفسیر، بیروت، المکتب الاسلامی.
- ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶ ق، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن عربی، ۱۳۹۲ ق، احکام القرآن، بیروت، دار المعرفة.
- ابن عطیة اندلسی غرناطی، ۱۴۰۷ ق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق المجلس العلمی بفاس، بی‌جا، بی‌نا.
- ابن فارس، احمد، بی‌تا، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، ۱۴۰۸، لسان العرب، قاهره، دار المصریة.
- اطفیش، محمد بن یوسف، ۱۴۰۶ ق، تیسیر التفسیر للقرآن الکریم، عمان، وزارة التراث القومي و الثقافی التابعة لسلطنة عمان.
- امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۸، الرسائل العشره (رسالة التقیة)، تهران، عروج.
- _____، ۱۳۸۴، تفسیر و شواهد قرآنی در آثار امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۶، تقریرات کتاب البیع، محمدحسن قدیری، تهران، عروج.

- _____، ۱۳۶۳، کشف اسرار، بی جا، بی نا.
- انصاری، مرتضی، ۱۳۷۵ ق، کتاب المکاسب (رسالة التقية)، تبریز، چاپخانه اطلاعات.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، چ دوم.
- حر عاملی، ۱۴۰۳ ق، وسائل الشیعه، تهران، المكتبة الاسلامية، چ ششم.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۰۸ ق، تفسیر الکبیر، دار احیاء التراث العربی.
- زبیدی، سید محمد مرتضی، ۱۴۰۹ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، مكتبة الحياة.
- سرخسی، شمس الدین، ۱۴۰۶ ق، المبسوط، بیروت، دارالمعرفة.
- شافعی، محمد بن ادريس، ۱۴۰۰ ق، احکام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- الشمالوی، علی، بی تا، التقیه فی اطارها الفقهي، بی جا، بی نا.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۹۹۶ م، فتح القدير الجامع بين فنى الرواية و الدرايه من علم التفسير، بیروت، دار المعرفة.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه أعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر، بی تا، جامع البیان عن تأویل القرآن، تحقیق محمود محمد شاکر، دار المعارف، مصر.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- العمیدی، ثامر هاشم، ۱۳۷۷، تقیه از دیدگاه مذاهب و فرقه های اسلامی غیر شیعی، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
- الفرغانی الحنفی، ۱۴۰۶ ق، فتاوی قاضیحان، مطبوع بهامش الفتاوی الهندیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قاسمی، محمد جمال الدین، ۱۳۹۸ ق، محاسن التأویل، دار الفکر.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، ۱۴۰۷ ق، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق مجتبی عراقی، قم، جامعه مدرسین.
- قرطبی مالکی، ابوعبدالله محمد ابن احمد، ۱۴۰۵ ق، الجامع لاحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی.

- قربانی لاهیجی، زین العابدین، ۱۳۸۰، تفسیر جامع آیات الاحکام، قم، سایه، ج دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ ق، الکافی، تهران، الاسلامیه.
- کیا هراسی، ۱۳۸۲ ق، احکام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مالک بن انس، بی تا، المدوّنة الكبرى، مصر، مطبعة السعادة.
- _____، ۱۳۸۲ ق، الموطأ، بیروت، دار القلم.
- ماوردی، ابوالحسن، ۱۴۰۶ ق، النکت و العیون، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- متقی هندی، ۱۴۰۵ ق، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۶، بحار الانوار، تهران، المكتبة الاسلامیه.
- مراغی، محمد مصطفی، ۱۹۸۵ م، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۳۸۸، تفسیر الکاشف، بی جا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۳۶۳ ش، تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد، تعلیق هبة الدین شهرستانی، قم، منشورات رضی.
- مکی العاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، ۱۹۸۰ م، القواعد و الفوائد، تحقیق عبدالهادی حکیم، نجف اشرف، منشورات جمیعة منتدی النشر.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۸۶، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه.

